

نقد سند سیاسی حزب چپ ایران (فدائیان خلق) نگارش نو

مقاله ی شماره ۱۴ / ۱۳۹۸
۱۷ مرداد ۱۳۹۸ - ۸ آگوست ۲۰۱۹

بررسی دستاورد نتایج نخستین کنگره
ی حزب چپ ایران (فدائیان خلق) [از این ببعد، چپا ف] از دو منظر
ضروری است. یکی از
دیدگاه ارزیابی نظرات اصلاحی آن برای شرایط کنونی حاکم بر ایران،
و دوم تصورات
طرح شده در سند سیاسی مصوبه ی کنگره [از
این ببعد سند سیاسی] برای آینده ی سوسیالیستی میهن همه ی ایرانی
ها.

وظیفه ی سطور زیر، پاسخ به همه ی
پرسش ها، از قبیل پرسش درباره ی ترکیب نامتجانس در مواضع که به
چپا ف سرشتی جبهه
گونه می بخشد، و یا جدل نظری میان جریان های متفاوت آن و.. نیست.
وظیفه آغاز بحثی
دوستانه است، به منظور یافتن نکات مشترک در دو صحنه ذکر شده. به
این منظور بحث
انتقادی و جدل فکری می تواند با تکیه بر مواضع نظری و اسلوب
کارکرد روی مساله های
نظری آغاز گردد. همچنین باید ترسیم مواضع نظری توسط حزب توده
ایران، و در صورت
شرکت رفقای چپا ف در بحث، نظرات آنان نیز با صراحت و شفافیت عملی
گردد. تنها از
این طریق نکته های مورد اختلاف قابل بازشناسی است و به نزدیکی کمک
می کند.

در بخش نظرات اصلاحی برای شرایط کنونی که به منظور رایه راهکارها برای اصلاحات روبنای جامعه و شکل حاکمیت آن رایه شده است، هدف چپ‌افخ ایجاد یک نظام سرمایه داری 'خوب' در ایران است. در بخش دوم سند که در آن چپ‌افخ خود را یک «حزب چپ و سوسیالیستی» تعریف می‌کند، هدف فعالیت خود را در ایران ایجاد یک نظام «سوسیالیسم دمکراتیک» اعلام می‌کند.

اشاره شد که جدا سازی مورد نظر در بررسی نظرات طرح شده در سند اصلی نخستین کنگره چپ‌افخ کمک است برای یافتن نکات مشترک در مبارزه ی مشترکِ دمکراتیک و همکاری اتحادی حزب توده ایران با چپ‌افخ به منظور تغییر شرایط حاکم کنونی و گذار از دیکتاتوری ولایی. این جدا سازی همچنین کمک است برای یافتن زمینه‌های مشترک برای وحدت نیروهای مدافع منافع طبقه کارگر ایران که چپ‌افخ نیز مانند حزب توده ایران آن را بر پرچم خود نگاشته است.

به منظور پشتیبانی از منافع طبقه کارگر ایران، برخلاف حزب توده ایران که اندیشه ی بانیان سوسیالیسم علمی، مارکس، انگلس، لنین و دیگران را زمینه ی نظری- تئوریک فعالیت خود قرار داده است، چپ‌افخ نظرات مارکسیستی را یکی از پایه‌های اندیشه ی نظری در این حزب اعلام می‌کند.

بدیهی است که مبارزه ی برای وحدت چپ، مبارزه‌ای بغرنج تر و طولانی‌تر است از مبارزه برای گذار از دیکتاتوری در ایران که هدفی دمکراتیک را تشکیل می‌دهد و بیان تضاد عمده ی روز

میان توده های
میلیونی و حاکمیت دیکتاتوری است. در حالی که در بخش نخست یافتن
نقاط مشترک در نبرد
ضد دیکتاتوری عمده است، در بخش پایه ریزی یک جامعه ی سوسیالیستی،
توافق بر سر
مواضع نظری- تئوریک، نکته ی مرکزی را تشکیل می دهد. توافق های
نظری- تئوریک در طیف
چپ ایران ضروری است. وظیفه ی سطور زیر به طور عمده بررسی این بخش
از نظرات در سند
اصلی چپا فح نیست، گرچه اشاراتی به آن خواهد شد.

بی تردید بحث و گفتگوی رفیقانه و
انتقادی میان حزب توده ایران و حزب چپ ایران (فدائیان خلق) تنها
به علت سابقه ی
تاریخی همکاریها نیست که با فراز و نشیبها روبرو بوده است، بلکه
پراهمیت تر در
شرایط کنونی کمک کردن به ایجاد زبان مشترک در هر دو صحنه ی
مبارزه ی دمکراتیک و
سوسیالیستی میان حزب طبقه ی کارگر ایران و حزب چپ ایران است. با
این امید که
نوشتار حاضر بتواند گامی مثبت در این سو بردارد.

آنچه ولی بایستی در همین سطور به
طور موشکافانه به آن پرداخت، بررسی این نکته است که آیا هم‌اکنون
نیز در ایران
میان مبارزه ی دمکراتیکِ ضد دیکتاتوری و مبارزه ی سوسیالیستی
رابطه‌ای وجود دارد؟
آیا بایستی این دو مبارزه را به مثابه وحدت دو مبارزه درک نمود،
و یا مبارزه
دمکراتیک ضد دیکتاتوری و مبارزه ی سوسیالیستی را گام های متفاوت،
جدا از هم و در
ردیفی خطی در پی یکدیگر در طول تاریخ درک نمود؟

ارزیابی کلان از کلیت و یا از اجزا

پاسخ به این پرسش از نظر نظری برای مبارزه ی دمکراتیک/ ضددیکتاتوری از این رو عمده و ضروری است، زیرا پاسخ است به این نکته که آیا باید شرایط حاکم بر "کلیت" هستی جامعه ی کنونی ایران را در مبارزه علیه دیکتاتوری به منظور گذار از آن مورد توجه قرار داد، و یا کافی است تنها به تغییر در بخش شکل حاکمیت بسنده کرد؟ به سخن دیگر، آیا میان گذار از دیکتاتوری و آینده‌ای که باید برپا داشت، رابطه ی مضمونی برقرار است؟ آیا می‌توان بدون رایه جایگزینی فراتر از تغییرات روبنایی، به حربه و اهرم ضروری برای تجهیز و سازماندهی توده ها علیه دیکتاتوری - شکل حاکمیت نظام سرمایه داری - دست یافت؟

بدون شفافیت نظری درباره ی برخورد به کلیت نظام، به شکل روبنای دیکتاتوری، و زیربنای سرمایه داری وابسته به اقتصاد جهان شده ی امپریالیستی، که برای نمونه، در اعلامیه دیروز سندیکای کارگران هفت تپه با شعار «نان، کار، آزادی» بیان می شود، نزدیکی و توافق بر سر شکل و مضمون مبارزات دمکراتیک سهل نخواهد بود.

واقعیت آن است که در اعلامیه سندیکای کارگران هفت تپه، با صراحت از این سخن رانده می شود که در روز ۱۲ مرداد توسط قوه قضایه نظام سرمایه داری وابسته به اقتصاد جهانی امپریالیستی «نان، کار، آزادی محاکمه می شود»؟

پراتیک روزانه زحمتکشان، واکنشی است نسبت به کلیت نظام!

آیا محدود ساختن تغییرات تنها به تغییرات در شکل مذهبی و به شکل غیردمکراتیک حاکمیت نظامِ رژیم ولایی، و قناعت نمودن به «جمهوری سکولار و دمکراتیک» برای آینده پس از دیکتاتوری، که سند سیاسی به عنوان «شعار راهبردی ما» اعلام می کند، پاسخگوی نیاز و خواست های زحمتکشان و دیگر لایه های زحمتکش و میهن دوست خواهد بود؟ آیا دمکراسی پارلمانی اهرم کافی است برای ممانعت کردن از پدیدار شدن دیکتاتوریِ مجدد در ایران؟ آیا شرایط اقتصادی- اجتماعی- فرهنگی به سود طبقات حاکم تغییر و یا پایان خواهد یافت؟ که در ایران و در طول تاریخ صدها ساله همیشه با شکل سلطه ی حاکمیت دیکتاتوری توسط طبقات حاکم همراه بوده است؟ آیا بدون پاسخ همه جانبه و مشخص به پرسش درباره ی آنچه که می خواهیم برپا داریم، خطر بازگشت دیکتاتوری به شکل دیگر، از جمله سکولار آن، کماکان مانند شمشیر داموکلس بر سر جامعه ی ایرانی آویزان نخواهد ماند؟

متأسفانه در سند سیاسی نخستین کنگره ی چپا فح در این زمینه و در پاسخ به این پرسش ها سخن مشخصی مطرح نمی گردد.

در سطور زیر کوشش خواهد شد با طرح تز گونه نظرات انتقادی به مضمون سند سیاسی مصوب نخستین کنگره چپا فح، برخی از سویه های پراهمیت برای ایجاد نقطه نظرهای مشترک برای همکاری های دمکراتیک علیه دیکتاتوری به منظور گذار از آن مطرح شود و ارتباط آن با دورنمای سوسیالیستی برای جامعه ی ایرانی نشان داده شود که می تواند همچنین برای یافتن نظرات تئوریک مشترک

کمک باشد.

سند سیاسی و اهداف طرح شده

۱- «چکیده» در سند سیاسی با تعریف شرایط حاکم بر ایران آغاز می شود: «کشور ما امروز با بحران های فزاینده و در هم تنیده، انبوه شکاف های اجتماعی و چالش های بزرگ سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و زیست محیطی مواجه است.»

در این توصیف که مانند دیگر بخشها با انشایی پرتوان به نگارش درآمده است، رابطه ی علت و معلول پدیده ها گم شده است. زیرا گرچه در بیان تقریباً کلیه ناهنجاریها در ایران ذکر شده است، ولی جایگاه آنها در روند ایجاد «بحران های فزاینده» قابل شناخت نمی شود.

برخلاف برداشت غیرمارکسیستی، حزب توده ایران معتقد است که ریشه اصلی بحران های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و زیست محیطی که سند سیاسی ذکر می کند، ناشی از سلطه ی اقتصاد سیاسی حاکم در نظام سرمایه داری است. این شرایط علت علی را برای نابسامانی های برشمرده شده تشکیل می دهد که ناشی از اقتصاد سیاسی حاکم بر جامعه ی ایرانی است. دیکتاتوری در خدمت حفظ سلطه ی چنین اقتصاد سیاسی قرار دارد.

هنگامی که پدیده ها بدون توجه به جایگاه آنها در علل علی ایجاد شدن بحران ذکر می شود، برای خواننده بغرنجی

ساختار بحران حاکم شفاف نمی شود. برای نمونه به این پرسش پاسخ داده نمی شود که شکل دیکتاتوری حاکمیت، پیامد اجرای اقتصاد سیاسی کنونی است و یا ناشی از وجود و بود این اقتصاد سیاسی؟ روشن و شفاف نمی شود که نظام سرمایه داری حاکم، برای دستیابی به انباشت سرمایه و سود، به دیکتاتوری نیاز دارد. لذا نمی توان انتظار داشت که بحران رشدیابنده ی ناشی از اعمال برنامه ی اقتصادی- اجتماعی کنونی تنها با ایجاد «جمهوری سکولار و دمکراتیک» پایان یابد!

اقتصاد سیاسی سرمایه داری که در دور نئولیبرال آن که سه دهه است به اقتصاد سیاسی حاکم در ایران به سود طبقات حاکم بدل شده و برنامه دولتی سرمایه داری وابسته کنونی را در همه ی دولت های آن تشکیل می دهد، ریشه ی پدیدار شدن همه ی نابسامانی های حاکم برشمرده شده در سند سیاسی را تشکیل می دهد. اقتصاد سیاسی سرمایه داری که اقتصاد ایران را به زائده ی دست بسته ی اقتصاد جهانی امپریالیستی و دستورات سازمان های مالی آن بدل نموده است، ریشه ی علّی بحران فزاینده در کلیت هستی اجتماعی در ایران است.

این اقتصاد سیاسی، وابستگی نواستعماری ایران را به اقتصاد امپریالیستی جهانی شده ایجاد ساخته و روابط نواستعماری را مجدداً به ایران بازگردانده است. وابستگی نواستعماری که انقلاب بزرگ بهمن ۵۷ مردم میهن ما، گام تاریخی توده های میلیونی برای پایان بخشیدن به آن بود. این اقتصاد سیاسی زمینه هر نوع فشار امپریالیستی را بر مردم میهن ما ایجاد ساخته است. تحریم های امپریالیستی را به سطح فاجعه بار تعمیق بخشیده

است. تهدید و خطر
یورش نظامی را تشدید نموده است.

سند سیاسی متأسفانه با اسلوب نگرش
به اجزا و بی توجهی به کلیت پدیده ی 'ج ا'، یعنی با ذکر آنچه
که در ظاهر بحران
فزاینده ی در ایران دیده می شود، بدون تعیین جایگاه هر کدام در
شرایط حاکم بر
ایران و خلق های آن، امکان برخورد کلان را به کلیت شرایط حاکم در
ایران از
تحلیل ارایه شده گرفته است. آن را به اسلوبی مسلح ساخته است که
قادر است تنها اجزا
را ببیند و توصیف کند و برای آنها این یا تعمیر را نیز پیشنهاد
کند، بدون آن که
قادر باشد برای تغییر کلیت که خود خواستار آن است، یعنی برای
«تغییرات بنیادین» که
در سند سیاسی ذکر می شود، پاسخی تجهیز کننده ارایه دهد. قادر
نیست به تجهیز
زحمتکشان یدی و فکری در ایران بپردازد که خود شناختی دقیق از
کلیت سلطه ی نظام
سرمایه داری دارا هستند.

توسعه ی جبهه ضد دیکتاتوری در کدام
جهت؟

در چنین شرایط است که کوشش چپ افخ
برای تشکیل جبهه ضد دیکتاتوری از طریق توسعه ی اتحاد از سمت
'راست' و نه 'چپ'
عملی می گردد. ترکیب کنونی حزب چپ ایران نشان چنین پیامد نظری
است. آیا این تجربه
موفق از کار در خواهد آمد و یا خیر، بایستی در بررسی مجزایی عملی
گردد. ولی باید
تردید داشت که سازمان تشکیل شده با مرز غیرشفاف میان گروه های
تشکیل دهنده ی آن به

حزبی منسجم و پایدار بدل گردد. نگارنده شخصاً امیدوار است که
تداوم مبارزاتی و
تحکیم مواضع حجاج عملی گردد. ولی ضروری نیز میدانم که نگرانی
خود را که نگرانی
عمومی است، بیان داشته باشد.

ایدئولوژی زدایی یک دستاورد؟

به سخنی دیگر، سند سیاسی مجبور می
شود جریمه ی اعلام «غیرایدئولوژیک» بودن حجاج را بلافاصله
بپردازد. از دست رفتن
اسلوب دیالکتیک ماتریالیستی برای شناخت واقعیت آیا جریمه سنگینی
برای یک حزب چپ
نیست؟!

در سند سیاسی، حجاج حزبی بدون
پایبندی به ایدئولوژی اعلام می شود. گویا ایدئولوژی زدایی از یک
حزب سیاسی یک
دستاورد است! آیا چنین است؟ آیا ایدئولوژی زدایی گامی دمکراتیک
است؟

به نظر میرسد اعلام ایدئولوژی
زدایی از حجاج ناشی از بحثهایی است که میان گروهها در این حزب
برقرار است و
بیانی است به منظور ایجاد توافق میان این نظرها. اعلام یک «حزب
غیرایدئولوژیک»
بودن که بیانی دقیق نیست، مستدل نمی گردد. نه ضرورت آن مستدل
میگردد و نه برای آن
تعریفی علمی ارائه می شود. این گام
مکانیکی ظاهراً به منظور فاصله گرفتن از جمهوری اسلامی مطرح شده
است.

هنگامی که ایدئولوژی زدایی حفاف
اعلام می شود که بیانی غیردقیق است، به عنوان گامی بسیار دمکراتیک
تفہیم می گردد،
زیرا گویا برخلاف مضمون جمهوری اسلامی که یک نظام «ایدئولوژیک»
است، آن طور که در
سند ذکر می شود، نشان برقراری دمکراسی در حفاف است.

نبرد طبقاتی یک واقعیت تاریخی

واقعیت اما آن است که به اصطلاح
ایدئولوژی زدایی، ابزار است به منظور نفی نبرد طبقاتی در جامعه
که یک واقعیت
ایدئولوژیک نیست، بلکه واقعیت تاریخی است که در جامعه ی طبقاتی
حاکم است. بی جهت
نیست که مارکس و انگلس در مانیفست کمونیستی «تاریخ جوامع را
تاریخ نبرد طبقاتی»
اعلام می کنند. با ایدئولوژی زدایی از خود، حفاف به تکرار و
بازگویی تبلیغات
حاکمان می پردازد که می کوشند مضمون طبقاتی نظام سرمایه داری را
در جهان در پرده ی
ابهام قرار دهند.

براین پایه است که بررسی شرایط
حاکم بر ایران به بررسی ظاهرامر و اجزای آن محدود می مانند. زنده
یا احسان طبری آن
را «سوزن دوزی بی انتها» می نامد.

شناخت و درک از کلیت هستی اجتماعی در ایران
امروز به هدفی دست نیافتنی در سند سیاسی بدل می گردد.

برنامه جایگزین و یا پیشنهادهای
اصلاحی- تعمیراتی؟

بدین ترتیب که در زیر به آن پرداخته خواهد شد، سند سیاسی قادر نیست برنامه جایگزینی برای کلیت آنچه که می‌خواهیم ارائه دهد، بجای کلیت آنچه که نمی‌خواهیم! تنها به بیان ظاهر روبنایی قناعت می‌گردد، که تنها بخشی از نیاز جامعه را تشکیل می‌دهد. آزادی بدون بیان و روشن شدن شرایط لازم برای رشد عدالت اجتماعی، نگرش است تنها به جزئی ناپایدار و متزلزل.

از این رو، آن چیزی که برشمرده می‌شود، اهرم پرتوان برای تجهیز و سازماندهی توده‌ها به منظور ایجاد شرایط مشخص کنونی از کار در نمی‌آید که در نبرد طبقاتی در ایران در شعار «نان، کار، آزادی» خلاصه شده است و زحمتکشان و دیگر لایه‌های مبارزه خواستار آن هستند! نبرد طبقاتی که در آن هر روز بیش‌تر و بیش‌تر منافع طبقه کارگر به نفع نیزه‌ی نبرد لایه‌های متفاوت زحمتکش و میهن‌دوست و آزادی‌خواه بدل می‌گردد که سند سیاسی خود به آن اذعان دارد!

پیوند میان دمکراسی و عدالت اجتماعی

اشاره شد که خواست‌های مطالباتی/دمکراتیک توده‌ها در سال‌های اخیر از طریق ایجاد پیوند با خواست‌های سیاسی به وحدت مضمونی دست یافته است. زیر فشار سلطه‌ی دیکتاتوری و دستگاه‌های امنیتی و قضایی آن، تامین خواست‌های دمکراتیک توده‌ها را بدون مبارزه به منظور گذار از دیکتاتوری ناممکن ساخته است. روند رشد کیفی مبارزه و پراتیک انقلابی توده‌های زحمت‌کش چنین

روند رشد یا بنده را نشان می‌دهد. خواست های دمکراتیک/مطالباتی به شعار پایان دادن به اقتصاد سیاسی حاکم، پایان دادن به خصوصی سازی زندگی اجتماعی فرارویده است.

شعاری که به طور منطقی در درون خود پرسش برای آنچه که باید برپاداشت را حمل می کند. تنها با پاسخ به این پرسش است که چپ‌فخ قادر خواهد بود به تجهیز زحمتکشان بپردازد که مبارزه آنها را «کانون» مبارزه در ایران کنونی می نامد. مضمون آنچه را باید برپا داشت نمی‌توان به طور ذهنی، یعنی به اصطلاح «ایدئولوژیک» تعیین نمود، که سند سیاسی به درستی و در ارتباط با حاکمیت مذهب ارتجاعی در ایران ج ا مردود اعلام می کند. زیرا در ج ا سیری به قهقرا است.

بلکه باید آن چه را که می‌خواهیم برپا داریم، از درون خواست های مطرح در نبرد طبقاتی در جامعه بیرون کشید.

زحمتکشان ایران در پراتیک متفاوت انقلابی خود در سالها و ماه های اخیر (آمار انتشار یافته دیروز از ۲۰۰۰ مورد سخن می راند) هر روز بیش تر در جستجوی جایگزینی برای شرایط حاکم اند که کلیت هستی اجتماعی را در برمی گیرد.

شناخت طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان میهن دوست از بهم تنیدگی خواست های مطالباتی و سیاسی که از ریشه ی علمی اقتصاد سیاسی حاکم سیرآب می شود؛ اقتصاد سیاسی سرمایه دارانه ای که

ایران را به طور روزافزون و همه جانبه در مرداب بحران بی پایان فرو می برود؛ این شناخت از نبرد طبقاتی روز در ایران دستاورد کارکردی- نظری شایان دقتی است که با فداکاری های مبارزان، با شلاق خوردن ها، زندان رفتن و شکنجه شدن ها، قطره قطره مردن ها و نابودی بسیاری از مبارزان به دست آمده است!؟

این دستاوردی تجربی است و نه ایدئولوژیک. ولی جانبداری از آن و بر سر پیمان باقی ماندن برای تحقق بخشیدن به آن، هدفی ایدئولوژیک است. هدفی دمکراتیک و ترقی خواهانه است در خدمت منافع طبقه کارگر و دفع خطر نابودی استقلال اقتصادی و سیاسی ایران و تبدیل آن به زائده ی نواستعماری اقتصاد امپریالیستی! از این روست که ایدئولوژی طبقه کارگر و دیگر میهن دوستان در تضاد آشکار قرار دارد با «ایدئولوژی» حاکمان که ایران را به وابسته ی نواستعماری اقتصاد امپریالیستی بدل ساخته است و شرایط خفقان آمیز قهقرایی را به مردم میهن ما تحمیل نموده است که زنان اولین قربانیان آن هستند.

یکی از علل اصلی ضعف جنبش چپ در ایران و جهان برای در اختیار گرفتن رهبری سیاسی در جامعه ی بحران زده سرمایه داری، ناتوانی آن است برای ارایه جایگزینی به منظور سازماندهی کلیت هستی اجتماعی. پاسخ به این پرسش که چگونه می‌خواهیم زندگی کنیم.

سند سیاسی در توصیف شرایط حاکم بر جامعه، از جستجوی مبارزان برای «کیفیت نوین» سخن می راند؛ سند سیاسی به درستی اذعان دارد که جامعه در

جستجوی جایگزینی
برای کلیت «جمهوری اسلامی» است؛ ولی گامی برای یافتن جایگزین برای
کلیت جستجو نمی
کند؛ در کل سند سیاسی این نکته مطرح نمی‌شود و به طریق اولی پاسخی
به آن داده نمی
شود.

تصورات طرح شده در سند سیاسی،
تغییر را تنها به تغییر شکل حاکمیت محدود می‌سازد. ژرفش روند
تغییرات
بنیادین/انقلابی را در ایران برجسته نمی‌سازد که در پاگرفتن و
مصمم بودن مبارزان
برای مقاومت تبلور می‌یابد که تا سرحد مرگ و وفراتر از آن توس
آنان دنبال می‌شود
از یک سو، و همچنین در شدت سبعت سرکوبگرانه نزد طبقات حاکم
تبلور می‌یابد، از سوی
دیگر، آری این ژرفش نبرد طبقاتی در ایران که از این رو
انکارناپذیر است، در سند
سیاسی بازتابی نمی‌یابد.

همان‌طور که در سند سیاسی نیز
برجسته می‌شود، از یک سو کلیت «جمهوری اسلامی» در بحران فرو رفته
است و از سوی دیگر،
اصلاح ناپذیری آن از طرف توده‌ها شناخته شده است و به شناختی
عمومی نیز بدل گشته
است. شناختی که همراه است با کوشش برای نفی کلیت آن که در پیوند
مبارزه‌ی
مطالباتی/دمکراتیک و سیاسی در سال‌های اخیر تظاهر می‌کند. بحث و
جستجو برای
جایگزین در میان مبارزان بالا می‌گیرد. جستجو برای یافتن اشکال
مناسب شرکت کارگران
در مدیریت واحدهای اقتصادی، مانند هفت تپه، آهواز...، نمونه‌هایی
از نیاز نبرد
طبقاتی است برای دست یافتن به جایگزین مناسب و متناسب. آن‌ها
نمونه‌هایی جنینی

هستند، ولی سطح حرکت «پراتیک انقلابی» (مارکس) را در ایران نشان می دهند، ژرفش
نبرد طبقاتی را قابل شناخت می سازند. از همه ی این واقعیتها در
سند سیاسی
متأسفانه نشانی یافت نمی شود!

بدون پاسخ به پرسش درباره ی کلیتی
که باید جایگزین «جمهوری اسلامی» گردد، چه در طیف خود از گردونه ی
نقش گذاری بر
سرنوشت جامعه و مردم آن خارج خواهد شد و صحنه را برای راست
افراطی خالی خواهد
نمود. با چنین وضعی اکنون در برخی از کشورهای پیشرفته سرمایه دری
روبرو هستیم.
ترامپ تنها نماد جهانی برای تظاهر بحران ساختاری حاکم بر نظام
سرمایه داری دوران
افول نیست، بلکه همچنین نماد ضعف چه است برای ارایه ی برنامه
جایگزین به جای
سرمایه داری در دوران افول.

تنها شناخت همه جانبه از کلیت
پدیده ما را از گرفتار ماندن در ظاهر امر نجات می دهد، از گرفتار
ماندن در خرده
کاری و سوزن دوزی بی انتها نجات می دهد، مضمون نبرد طبقاتی را
قابل شناخت و شرایط
را برای تأثیر گذاری چه در جامعه آماده می سازد. هیچ یک از این
لحظه های عمده در
اندیشه نظری- تئوریک در نخستین کنگره ی چپ فوخر مطرح نمی گردد و در
سند سیاسی اشاره ای
به آن نمی شود.

۲- حزب چپ ایران (فداییان خلق) و
مساله اتحادهای اجتماعی برای گذار از دیکتاتوری

در بندهای مختلف، از جمله در بند ۸-
شعار راهبردی ما، سندسیاسی هدف وجودی چپا فح را طرح می کند، به
توصیف نسبتاً
همه ی جانبه ی آن می پردازد و درستی موضع خود را مستدل می سازد.
گفته می شود: شعار
راهبری ما برای گذار از جمهوری اسلامی و استقرار جمهوری سکولار و
دمکرات، تشکیل
مجلس موسسان و تدوین قانون اساسی جدید است.

«شعار راهبردی» طرح شده جدید نیست.
مضمون آن، یعنی «استقرار جمهوری سکولار و دمکرات» نیز جدید نیست.
اشکال طرح شده
برای بازسازی قانونی شکل حاکمیت از طریق «مجلس موسسان و قانون
اساسی جدید» نیز از
قدمت مشابهی برخوردار است. ولی هیچ یک از انواع شعارها تا کنون،
به این پرسش اساسی
پاسخ نداده اند که تصاحب قدرت سیاسی که بدون عملی ساختن آن، شعار
سند سیاسی
غیرقابل تحقق بخشیدن است، چگونه باید عملی گردد؟ نیروهای تغییر
کدامند؟ و به ویژه،
مضمون قانون اساسی جایگزین چیست؟

به سخنی دیگر، شعار طرح شده که
جدید نیست، مانند اسلاف خود با دو گره اساسی روبروست که لااقل در
سند سیاسی
حاضر نیز راه حل آن نشان داده نمی شود. گرچه نشانه هایی برای کوشش
در پاسخ دادن به
پرسش اساسی در سند سیاسی وجود دارد. راهکارهایی درباره ی چگونه و
به دست کدام
نیروها می تواند قدرت سیاسی نو را در جامعه مستقر ساخت ذکر می
شود، اما کوشش
ناپیگیر است و خواهیم دید که سترون از کار در می آید.

برای نمونه در بخش ۲- اوضاع

اقتصادی، سند سیاسی پس از افشاگری درباره ی «چالش های کلانی در حوزه ی اقتصادی» در ایران، و صدور سرافرازانه ی ادعای «عالم اصلی وضعیت اقتصادی وخیم کشور»، به ایجاد شدن «زمینه های عینی اتحادی فراگیر [ت ام] در بطن جامعه علیه فلاکت عمومی اقتصادی» خبر می دهد. ولی رشته ی منطق هشیارانه در اندیشه پاره می شود و نهایتاً تنها به توصیف شرایط حاکم پرداخته و قناعت می شود.

در ادامه، به جای دنبال کردن سیری اندیشه ی طرح شد که می تواند علت علی «وضع اقتصادی وخیم» را قابل شناخت سازد، در پنج سطر با توصیفی نسبتاً همه جانبه «سیاست های جمهوری اسلامی» رایه می شود و دادخواهی علیه حاکمان طرح می گردد و مستدل می شود که «با افزایش بی سابقه ی فاصله فقر و ثروت، شکاف طبقاتی عمیقی را در کشور پدید آورده است». بدین ترتیب نتیجه گیری از «وضع اقتصادی وخیم»، سهل انگارانه به سوی برشمردن ناتوانی «جمهور اسلامی» متوجه می شود و به درستی خاطر نشان می شود که «جمهوری اسلامی قادر به مهار بحران اقتصادی نیست».

و در حالی که خواننده در انتظار رایه راهکار از این شناخت عمومی میان مبارزان ایرانی است که می تواند و باید «زمینه های عینی اتحادی فراگیر در بطن جامعه علیه فلاکت عمومی اقتصادی» را ایجاد سازد، سند سیاسی به بررسی بیش تر درباره ی ناتوانی «جمهوری اسلامی» ادامه می دهد.

به سخنی دیگر، ارزیابی درست از

ناتوانی جمهوری اسلامی بدون نیاز منطقی تکرار می شود، و به ابزار انحراف بررسی بدل می گردد: «جمهوری اسلامی (که قادر به مهار بحران اقتصادی نیست ..)، نه تنها نمی تواند برنامه ای برای برون رفت کشور از بحران عمیق اقتصادی عرصه کند، بلکه خود مانع هر گونه گشایش در اقتصاد کشور است.» تکرار غیر ضروری!

«زمینه های عینی اتحادی فراگیر در بطن جامعه علیه فلاکت عمومی اقتصادی» کدام زمینه ها هستند؟ ترکیب و جایگاه تاریخی نیروهای اجتماعی که می توانند و بایستی این گذار را ممکن سازند، چیست و کجاست؟

اشاره شد که سند سیاسی به طرح ناپیگیری همه ی این پرسش ها می پردازد، ولی ناشی از ناپیگیری و پایبندی به اسلوب غیر دیالکتیکی بررسی به نتایج ضروری دست نمی یابد. این اندیشه و رشته ی طرح آن را در سند سیاسی دنبال کنیم و پاسخ هایی را که توده ی مردم میهن ما و در مرکز آن طبقه کارگر یدی و فکری در جریان مبارزات خود جستجو می کنند، بیابیم.

سند سیاسی در تأیید ایجاد شدن پیوند میان خواست های دمکراتیک/مطالباتی و خواست های سیاسی که ناشی از ژرفش نبرد طبقاتی در ایران است، در بند ۴، جنبش های اعتراضی و مدنی و سمت گیری آن ها، می نویسد: «نارضایتی ها از نظام و سیاستها و برنامه آن این بار به اعماق جامعه کشیده شده و گرانیگاه مبارزه علیه جمهوری اسلامی .. را .. در لایه های پایینی جامعه کانونی کرده است. در خیزش های اعتراضی مردم، مطالبات اقتصادی [ت ام] با خواست های سیاسی و آزادی خواهی هر چه بیشتر به هم گره خورده

تردیدی در این امر نیست که در این ارزیابی، به درستی، «کلیت» هستی اقتصادی- اجتماعی در نظام سرمایه داری وابسته به اقتصاد جهانی شده ی امپریالیستی در جمهوری اسلامی، به سخن دیگر «فرماسیون» مورد نظر مارکس مورد خطاب قرار می گیرد.

«کارگران و دیگر اقشار جامعه، با اعتصابات خود جسورانه سیاست‌های حکومت را به چالش می کشند»، که بیان به جای ژرفش نبرد طبقاتی در ایران است، که «بسیاری از محیط های کار را به صحنه ی چالش با سیاست‌ها حکومت تبدیل» کرده است (همانجا بند ۴).

متأسفانه باری دیگر رشته ی منطق پرتوان اندیشه ی نظری پاره می شود، سند سیاسی از درون تعریف دقیق خود از ژرفش نبرد طبقاتی در ایران به نتیجه‌گیری نمی پردازد. بلکه با طرح نکته‌های دیگری می‌پردازد که همگی در زیرمجموعه ی مبارزات مطالباتی/دمکراتیک طبقه کارگر و دیگر لایه‌های زحمتکش قرار دارند. این نکته‌های پراهمیت با سرشتی دمکراتیک، در سند سیاسی به طور مطلق گرانه و اراده گرایانه به عنصر اصلی و تنها عنصر قابل ذکر در نبرد ضد دیکتاتوری تبدیل می شوند. بر این پایه است که بحث و جستجوی متحدان نزدیک و دور در نبرد دمکراتیک ضد دیکتاتوری به انحراف می رود.

«جنبش های اعتراضی و مدنی و سمت گیری آن ها» که در بند ۴ سند سیاسی به درستی مورد بررسی ویژه قرار

گرفته است، اشاره
شد، به عنوان مبارزات دمکراتیکی ارزیابی نمیشود که هر چه پیگیرتر
عمل کند،
نزدیکی و پیوند شرکت کنندگان در آن از
لایه‌های مختلف اجتماعی با جنبش طبقه ی کارگر عمیق‌تر می‌گردد و
مبارزان را به
متحدان نزدیک در نبرد طبقه کارگر بدل می‌سازد.

متأسفانه برعکس، پدیده ی «جنبش‌های
اعتراضی و مدنی و سمت‌گیری آن‌ها» به مثابه ی پدیده‌ای لااقل جدا
از جنبش کارگری و
حتی به عنوان نشان استقلال آن‌ها برداشت می‌شود. با کمی دقت
می‌توان بازتاب برداشت‌های
متفاوت را در آن بازشناخت و دریافت که طیفی را تشکیل می‌دهد.
طیفی که از هم سویی
این جنبش‌ها با جنبش کارگری شروع می‌شود، تا برداشتی که مبارزات
مدنی را در برابر
مبارزات طبقه کارگر قرار می‌دهد. به سخنی دیگر کلیت واقعیت را که
«حقیقت» است،
مورد توجه قرار نمی‌دهد.

تشابه خواست‌های جنبش مدنی با جنبش
کارگری که در همین بند ذکر می‌شود، در تأیید درستی این ارزیابی
است که این خواست
ها بخشی از خواست‌های جنبش کارگری هستند. خواست‌های دمکراتیکی
هستند که تحقق
بخشیدن به آن‌ها، همانند خواست‌های طبقه کارگر ایران تنها از
طریق‌گذار از نظام
سرمایه داری حاکم قابل تحقق هستند. برای نمونه جمله ی «کارگران و
دیگر اقشار
زحمتکش جامعه، با اعتصابات خود جسورانه سیاست‌های حکومت را به
چالش می‌کشند» از
این بخش سند سیاسی نقل شده است که مضمونی مشابه دارد «با افزایش
بی‌سابقه ی فاصله
ی فقر و ثروت، شکاف طبقاتی عمیقی را در کشور پدید آورده است» از

در ابهام قرار دادن سرشت دمکراتیک «جنبش اعتراضی و مدنی مردم»، گامی ایدئولوژیک است!

این در حالی است که سند سیاسی
«غیرایدئولوژیک» بودن حزب چپ ایران را برجسته می سازد.

دستگاه‌های عظیم تبلیغات
امپریالیستی با اعلام ظاهری دفاع از «جنبش‌های مدنی» و سازمان‌های
غیر دولتی می‌کوشد
آن‌ها را در برابر جنبش دمکراتیک طبقه کارگر قرار دهد. این کوشش
رسانه‌های
امپریالیستی به منظور ایدئولوژی زدایی از نبرد طبقاتی در جامعه
است. ابزار برپا
داشتن «انقلاب‌های رنگین» است.

ترفند ایدئولوژی زدایی در کشورهای
امپریالیستی و در شرایط دیکتاتوری در ایران و امثال آن از طروق
متفاوت عملی می
گردد. ولی همه جا هدف محدود ساختن آزادی و دمکراسی است. مبارزه ی
مطالباتی/صنفی
طبقه کارگر مورد تأیید قرار می‌گیرد و یا مانند نمونه ی ج ا
سرکوب می‌شود، و همزمان امکان ارتباطی و رسانه
ای مبارزات با انواع اطلاعات نادرست تحریف می شود.

جنبش‌های مدنی که جنبش زنان و
جوانان و امثال آن هستند، دارای سرشتی دمکراتیک اند. هنگامی که
آن‌ها پیگیرانه
از خواست‌های دمکراتیک خود دفاع می کنند، به بخش جدایی ناپذیر از
نبرد طبقاتی در

جامعه بدل می‌شوند و متحدان نزدیک طبقه کارگر را تشکیل می‌دهند.

برای نمونه نبرد شکوهمند زنان ایران که با ازخودگذشتگی‌های بسیار نقش بزرگی را در نبرد طبقاتی امروز در ایران به دوش می‌کشد، به بخش جدایی ناپذیر جنبش کارگری بدل شده است. چهره‌های مصمم و مبارزه جویانه جنبش زنان، امروز، ۱۲ مرداد در بی‌دادگاه تشکیل شده علیه «نان، کار آزادی» در کنار زحمتکشان می‌درخشد. درود به آنان!

کلیت هستی اجتماعی و سویه ی اقتصادی آن

در حالی که سند سیاسی بی‌تردید جایگاه «جنبش‌های مدنی و مبارزات دمکراتیک مردم ایران» را پیش‌تر بخشی از جنبش کارگری ایران ارزیابی نموده است، و جنبش «چپ» را بخشی از جنبش «کارگران، زحمتکشان و مزد و حقوق بگیران و فرهنگ سازان و دانشگاہیان» می‌داند، بدون هر نوع نیازی نگرش به کلیت هستی جامعه را از موضع خود حذف می‌کند. بخش اقتصادی هستی اجتماعی که تاکنون از سویه‌های متفاوت در سند سیاسی مورد بررسی قرار گرفته است، در بخش ۷، استراتژی سیاسی ما برای گذار از جمهوری اسلامی، حذف می‌شود: «ما برای گذار از جمهوری اسلامی و استقرار جمهوری سکولار و دمکرات با اتکاء به جنبش‌های مدنی و مبارزات دمکراتیک مردم مبارزه می‌کنیم.»

نبرد طبقاتی در جامعه که در سند سیاسی در بخش‌های بسیاری ترسیم می‌شود و نقش جنبش کارگری که «به

کانون» مبارزات
همه ی لایه‌های اجتماعی بدل شده است و سند سیاسی آن را توضیح داده
است، از
«استراتژی سیاسی» حزب چپ حذف می شود. این حذف غیر ضرور، گامی
ایدئولوژیک است که
به منظور نفی نبرد طبقاتی در جامعه، در پشت ادعای «غیرایدئولوژیک
بودن» حیا فح عملی
می گردد.

گامی که هدف آن اتحاد با نیروهای
راست در جامعه است از قبیل انواع جمهوری خواهان و غیره! این
اتحادی است که تا مرز
همکاری با ارتجاع راست توسعه داده می شود. خطر ایجاد پل های
ارتباطی را با سلطنت
طلبان ایجاد می سازد که برخی از نظریه پردازان آن را علنی و
پوشیده در نوشتارهای
خود طرح می کنند. ولی رشته ی ارتباط و همبستگی آن با طبقه کارگر
و همه زحمتکشان
میهن ما پاره می شود.

در آغاز اشاره شد که تصورات طرح شده در سند
سیاسی برای دورنمای سوسیالیستی در ایران نیاز به بررسی انتقادی
دارد که باید به آن
به طور مجزا پرداخت. تنها اشاره شود که این تصورات که بیان پذیرش
نظرات کینزیان چپ
است، فاقد دورنما سوسیالیستی از این روست که مساله مالکیت را به
سود طبقات مالک
و حاکم حلی می کند. همچنین نقش بازار را با عنوان "بازار
سوسیالیستی"، نقشی ابدی
می پندارد.

گرچه در سطح خرد و بررسی اجزای
هستی اجتماعی در ایران کنونی می توان با برخی از مواضع سند سیاسی
حیا فح موافقت

داشت، نمیتوان با چشم پوشیدن غیر ضروری و بدون هر نوع نیاز بر
نبرد طبقاتی عینی
در جامعه که برمی شمرد، موافقت نمود و سند سیاسی را موفق ارزیابی
کرد.

باید امیدوار بود که چپ‌افخ تنها با
سکوت مغرورانه از کنار انتقادات نگذرد و در بحثی رفیقانه به
تقویت پایگاه طیف چپ
در ایران کمک کند. تا چه حد انتقادهای امکان انتشار در رسانه‌های
چپ خواهد یافت،
پرسشی است که فعلاً نمیتوان به آن پاسخ داد.